

عبد العزیز بن محمد آل شیخ^۱ در کتاب دعاوی المناوئین^۲، محمد بن عبد الوهاب بن داوود همدانی را یکی از نخستین کسانی معرفی می‌کند که با دعوت وهابیت به مقابله پرداخته،^۳ و به دلیل اینکه این کتاب حول مسائلی همچون تجویز استغاثه و طلب شفاعت از اموات است و تا به حال مخطوط مانده اظهار خرسندی کرده، خدا را از این جهت شکر می‌کند.^۴

این کتاب چند نسخه خطی دارد. از این نسخ می‌توان به نسخه کتاب‌خانه مرعشی نجفی در حدود ۱۸۳ صفحه، نسخه کتاب‌خانه کاشف الغطاء نجف در ۲۱۱ صفحه و نسخه مدرسه خیرات خان در مشهد مقدس اشاره کرد. عبدالعزیز در دعاوی المناوئین نسخه‌ای از این کتاب را در جامعه ملک عبدالعزیز دیده است.^۵

بحمدالله با تلاش موسسه دار الاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم‌السلام) این کتاب، با مقابله دو نسخه از کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی و کاشف الغطاء، و تصحیح و تحقیق مؤسسه، در حدود ۳۰۰ صفحه در دست چاپ قرار گرفته و به زدودی در دسترس محققان قرار خواهد گرفت.

ازهاق الباطل در رد رساله کشف الشبهات

تاریخ‌نگاران معتقدند محمد بن عبد الوهاب در ابتدای اظهار عقاید خود با مخالفت جدی پدر و برادرش مواجه شد^۶ و تا زمان حیات پدر نتوانست عقایدش را علنی کند. با وفات پدرش در ۱۱۵۳ق. زمینه را برای دعوت خود مناسب دید و دعوت خود را علنی کرد

۱. شیخ عبد العزیز بن محمد بن ابراهیم بن عبد الطیف آل الشیخ، فرزند بزرگ مفتی اعظم عربستان سعودی «محمد بن ابراهیم آل الشیخ» بود که اولین مدیریت جامعه محمد بن سعود را در عربستان بر عهده داشت.

۲. شیخ عبدالعزیز در این کتاب به دفاع از آرا و اندیشه‌های محمد بن عبد الوهاب نجدی، رئیس فرقه وهابیت، پرداخته، از مخالفان دعوت وهابیت در جزیره‌العرب و نقاط دیگر نام برده و در رد آرای آنها کوشیده است.

۳. عبد العزیز بن محمد، دعاوی المناوئین لدعوة الشیخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۳۷۴.

۴. همان، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۱۰۹.

۶. أحمد بن السید زینی دحلان، الدرر السنية فی الرد علی الوهابية، ص ۱۱۲.

و مسلمانان را از عقایدشان بر حذر داشت. او در ابتدای سال‌های دعوتش کتاب التوحید را به نگارش درآورد و مردم حریمله و عیینه و درعیه و ریاض متوجه دعوتش شدند،^۱ اما با این کار موج اعتراضات بر او شدت گرفت.^۲ لذا موقعیت را در این دید که از حریمله روانه عیینه شود. عثمان بن معمر، حاکم عیینه، در ابتدا از او استقبال کرد و با معتقدات او هم‌سو شد. لذا در اولین اقدام قبر زید بن خطّاب را تخریب کرد که در آن زمان به زیارتگاهی برای مسلمانان تبدیل شده بود. خبر این علمکرد ابن عبدالوہّاب به زودی سراسر جزیره العرب را گرفت. علمای منطقه احساء رساله‌ای را به محمد بن عبدالوہّاب نوشتند و آرا و اندیشه‌های او را نقد کردند.^۳

ابن عبدالوہّاب شبهاتی را که اهل احساء و علمای دیگر بلاد بر یافته‌های او می‌کنند به صورت دوازده شبهه تدوین کرد و در رساله‌ای جداگانه به دفاع از عقیده خود پرداخت^۴ و در معرض عموم مسلمانان قرار داد.^۵ در این رساله برخی شبهات اهل احساء را نیز ذکر کرد. او در فصل دوازدهم از کتابش آورده است: «وهذه هي التي ذكرها بعض أهل الاحساء في كتابه الذي أرسله إلينا».^۶

اما عبد الله بن عبد الرحمن آل بسّام قائل است که این رساله در پاسخ به اشکالات و شبهاتی است که محمد بن عبد الله بن فیروز احسائی نگاشته است.^۷ از سوی دیگر، صدقی زهاوی قائل است که این رساله را محمد بن عبد الوہّاب برای محمد بن سعود نگاشته است.^۸

۱. حسین بن غنام، تاریخ نجد، ص ۸۴.

۲. عبد اللطیف بن عبد الرحمن بن حسن آل الشیخ، منهج التأسيس والتقدیس فی کشف شبهات داوود بن جرجیس، ص ۱۰.

۳. عبد اللطیف بن عبد الرحمن آل شیخ، مجموعة الرسائل والمسائل النجدية، ج ۳، ص ۳۴۰.

۴. نک: مقدّمه محمد بن عبد الرحمن بن قاسم بر شرح کشف الشبهات محمد بن ابراهیم آل شیخ، ص ۱۷.

۵. حسین بن غنام، تاریخ نجد، ص ۲۲۵.

۶. محمد بن عبد الوہّاب، کشف الشبهات، ص ۳۸.

۷. عبد الله بن عبد الرحمن آل بسّام، علماء نجد خلال ثمانية قرون، ج ۱، ص ۱۴۳.

۸. جمیل صدقی زهاوی، الفجر الصادق فی الرد علی الفرقة الوهابية المارقة، ص ۱۵.

این رساله را خودِ محمّد بن عبد الوهّاب نام‌گذاری نکرد. عبارات ابن داوود همدانی، مؤلف کتاب ازهاق الباطل هم حاکی از آن است؛ زیرا وی این رساله را در انتهای کتاب خود ذکر می‌کند ولی نامی نمی‌برد. اما با بررسی کلمات سلیمان نوه محمد بن عبد الوهّاب^۱ و ابن بشر^۲ و ابن غنم^۳ می‌توان پی برد که نام این رساله کشف الشبهات است. این رساله کم‌کم جایگاه ویژه‌ای نزد وهابیان پیدا کرد تا حدّی که وقتی به منطقه حجاز در ۱۲۱۸ق. حمله کردند علمای مکه را مجبور کردند که رساله کشف الشبهات را تدریس کنند.^۴

حملات وهابی‌ها به فرماندهی عبد العزیز بن سعود به منطقه شیعه‌نشین کربلا و نجف در ۱۲۱۶ق. عموم شیعیان را متوجّه حضور وهابیان کرد، و کم‌کم شیعیان با آرا و اندیشه وهابیان آشنا شدند.

محمّد بن عبد الوهّاب بن داوود همدانی از علمای شیعه در کاظمین در زمان سکونتش در بغداد متوجّه رساله‌ای از ابن عبد الوهّاب می‌شود که در عین سادگی باعث فریب عوام شیعیان شده است. با مطالعه این رساله، آن را پر از اوهام و اغلاط دید،^۵ و برای دفع شبهات وهابیت و دفاع از مبانی و معتقدات اسلام، به ویژه شیعه، به نقد آرا و اندیشه‌های او در کتابی مجرّاً به نام ازهاق الباطل فی ردّ شبه الفرقة الوهابیة پرداخت.

تحریف در رساله کشف الشبهات

نکته‌ای که در این نسخ مذکور وجود دارد اندکی تفاوت را در نسخه کشف الشبهات موجود در دست ابن داوود همدانی و نسخه چاپ‌شده فعلی این کتاب نشان می‌دهد.

۱. سلیمان بن عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب، تیسیر العزیز الحمید فی شرح کتاب التوحید الذی هو حق الله علی العیبه، ص ۲۰۰.
۲. عثمان ابن بشر، عنوان المجد فی تاریخ النجد، ص ۱۸۶.
۳. حسین ابن غنم، تاریخ نجد، ص ۹۰ و ۲۲۵.
۴. محسن امین، کشف الارتیاب فی اتباع محمّد بن عبد الوهّاب، ص ۲۷.
۵. محمّد بن عبد الوهّاب بن داوود همدانی، ازهاق الباطل فی ردّ شبه الفرقة الوهابیة، ص ۱.

محمد بن عبد الوهاب در رساله خود حال مشرکان زمانش را از حال مشرکان دوران جاهلیت به دلیل دو امر بدتر می‌داند:

یکی اینکه مشرکان در زمان جاهلیت فقط در حالت رخاء و راحتی مشرک بودند و اولیاء و اوئان خود را می‌پرستیدند، ولی در بلا و گرفتاری فقط خداوند را عبادت می‌کردند، برخلاف مشرکان زمان وی که در هر دو حالت، رخاء و بلا مشرک‌اند و غیر خدا را می‌پرستند.

دوم اینکه مشرکان زمان جاهلیت کسانی را شریک قرار می‌دادند که صالح بودند و مرتکب گناهی نشده نبودند، اما مشرکان زمان ما کسانی را شریک قرار می‌دهند که علم به فاسق بودن و گنهکار بودن آنها دارند، ولی با این حال از آنها طلب شفاعت و استغاثه می‌کنند.^۱

محمد بن عبد الوهاب نجدی نتیجه کلام را در آخر کشف الشبهات این‌گونه بیان می‌دارد: «هذا اهل السنّة واما الشیعة فشرک الأولین أخفّ من شرکهم بالأمر الأوّل» (ص ۱۷۷)؛ یعنی این وضعیت مشرکان که با مشرکان جاهلیت مقایسه شد درباره اهل سنّت صادق است، اما شیعه چون قائل به عصمت اولیای خود هستند شرک دوران جاهلیت فقط در مورد اوّل اخفّ از ایشان است» (ص ۱۷۷). لذا با این تعبیر ابن عبد الوهاب قائل است که شرک اهل سنّت از شیعه بیشتر است، اما این عبارت فقط در نسخه‌ای که مؤلف در دست داشته موجود است و در نسخه فعلی کشف الشبهات که در زمان ما منتشر شده این عبارت موجود نیست.

نقد شبهه‌ای از ابن عبد الوهاب

محمد بن عبد الوهاب نجدی^۲ عبادت، دعا و شفاعت را مختص خدا می‌داند، و می‌نویسد هیچ یک از این موارد برای هیچ مخلوقی جایز نیست و شخص مسلمان از این

۱. همو، کشف الشبهات، ص ۳۳-۳۵.

۲. همان، ص ۷.

کارها هیچ نفع و سودی نمی‌برد (ص ۴).

مؤلف کتاب، در پاسخ به این شبهه، ابتدا پاسخ اجمالی و سپس پاسخ تفصیلی را بیان می‌کند. وی در پاسخ به ابن عبدالوہاب عجله نمی‌کند و دانستن پاسخ کامل این مسئله را منوط به دانستن مقدمات ده‌گانه‌ای می‌داند که به طور خلاصه متعزّض آن می‌شویم:

مقدمه اول: برای دستیابی به احکام و مسائل شرعی باید طریقی علم‌آور را بیمود، و طریقی علم در شرعیات کتاب و سنت است. اگر در مسئله‌ای دلیلی از کتاب و سنت نیافتیم، دلیل عقلی مورد اعتماد است، و این‌گونه نیست که تمام مسائل در قرآن و سنت یافت شود و نیازی به دلیل عقلی نباشد (ص ۵).

مقدمه دوم: مؤلف در این مقدمه کتاب الله را حجت معرفی می‌کند و لازم می‌داند که در مسائل شرعی بدان رجوع شود. ولی الفاظ قرآن دارای محکم و متشابه است و برای تبیین مراد از آن چاره‌ای نداریم که به روایات پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم‌السلام رجوع کنیم. لذا با این مقدمه به منهج محمد بن عبد الوہاب که اتکا در استدلال به آیات کریمه است، انتقاد می‌کند (ص ۶).

مقدمه سوم: در این مقدمه تصریح می‌کند که عقلا بر این امر متفق‌اند که عقل در اثبات مطالب مستقل است و در حکم خود به مساعدت شرع و غیره نیازی ندارد (ص ۱۰).

مقدمه چهارم: مؤلف در ابتدای این مقدمه معنای لغوی و اصطلاحی «توحید» را ذکر کرده، سپس به بحث ایمان پرداخته، آن را دارای چهار مرتبه می‌داند، به طوری که با درجه اول از ایمان خون و دماء مسلمان محفوظ می‌ماند و نکاح و ذبحش حلال است. در مرتبه دوم از ایمان، صاحب آن از عذاب اخروی به دور می‌ماند و مرتبه سوم و چهارم ایمان راجع به درجات کمال در ایمان است (ص ۱۲-۱۳).

مقدمه پنجم: مؤلف در این مقدمه ایمان را امری قلبی معرفی می‌کند، به طوری که عمل شخص هیچ دخلی در حقیقت آن ندارد. با نبود عمل، ایمان بر شخص بر جای خود باقی است (ص ۱۴). این عبارت را ابن داوود همدانی در نقد دیدگاه محمد بن عبد الوہاب

نجدی ذکر می‌کند. وی معتقد است ایمان شخص زمانی است که قلب و لسان و عمل در اعتقاد به توحید با هم هماهنگ باشد، و اگر یکی از آنها مختل شود شخص از دایره اسلام خارج خواهد شد.^۱

مقدمه هشتم: اختصاص به معنای «عبادت» دارد و اینکه عبادت مختص خداوند تبارک و تعالی است. وی در این مقدمه برخی تعاریف را که از عبادت شده ذکر می‌کند و بعد اشکالات آن تعاریف را بیان می‌کند. در نهایت هم برخی شبهات را که بر تعریف مختار وارد شده، بیان و نقد می‌کند (ص ۱۶).

مقدمه هفتم: در این مقدمه روایاتی درباره نحوه احتجاج پیامبر اکرم و سیره ایشان در برخورد با کفار و مشرکان عصرش بیان می‌کند (ص ۱۹).

مقدمه هشتم: در این مقدمه، به استناد محمد بن عبد الوهاب، به تکفیر شدن غالیان به دلیل دیدگاهشان در خصوص حضرت علی علیه السلام اشاره می‌کند^۲ و در پاسخ می‌گوید: «تحریق حضرت امیر علیه السلام به دلیل تعظیم یا حب یا استغاثه آنها نبوده است و هیچ کدام از این موارد کفر نیست، بلکه تحریق به دلیل اعتقاد آنها به حلول خداوند در حضرت علی علیه السلام یا اعتقاد خدایی حضرت علی علیه السلام است و اینکه او خالق و رازق است (ص ۳۷).

مقدمه نهم: مؤلف در این مقدمه به حیات برزخی، یعنی بقای روح بعد از مفارقت از بدن اشاره می‌کند، و بعد در ادامه، به بحث سماع موتی، و اینکه کیفیت سماع اولیا در برزخ به چه نحو است می‌پردازد (ص ۴۰). و بعد از اثبات حیات برزخی و تبیین سماع موتی می‌گوید: «هنگامی که به بقای ارواح یقین پیدا کردی دیگر هیچ شکی باقی نمی‌ماند که زیارت و طلب استغفار و طلب حاجت از آنها جایز است» (ص ۴۸).

مقدمه دهم: در این مقدمه هم مؤلف بعد از ارائه تعریفی از شفاعت، مقتضای عدالت را فقدان واسطه شخصی در دفع عذاب از کسی دیگر معرفی می‌کند، ولی با این حال

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۴۰.

طلب شفاعت برای شخص گنهکار را نه از باب عدل، بلکه از باب تفضل و احسان جایز می‌شمرد (ص ۵۰).

ایشان وجوه پنج‌گانه شفاعت در قیامت را این‌گونه ترسیم می‌کند: «راحتی در احوال موافق در روز قیامت؛ دخول در بهشت به غیر حساب؛ رفع درجه مطیعین و زیادت منافع برای تائبین؛ ادخال کسی که محاسبه شده به جهنم بیفتد ولی با شفاعت وارد بهشت شود؛ کسی که وارد جهنم شده و با شفاعت از آن خارج شود» (ص ۵۱). بعد می‌گوید: «تمامی فرق اسلامی در پذیرش تمامی این وجوه پنج‌گانه مشترک‌اند الا در مورد آخر که معتزلیان منکر آن هستند. آنها برای انکار این نوع از شفاعت به آیاتی تمسک کرده‌اند، که به نظر مصنف این آیات راجع به کفار است نه مسلمانان (ص ۵۲).

و اما ایشان طلب شفاعت در عالم دنیا از انبیا و اولیا را منوط به اذن خداوند نمی‌داند؛ زیرا بعد از علم به جایگاه ویژه آنها در نزد پروردگار، به گونه‌ای که اگر شفاعت کنند شفاعتشان مقبول درگاه الهی است، و همچنان بعد از علم به اذن شفاعت از طرف خداوند به انبیا و اولیا، بر ما جایز است که از ایشان طلب شفاعت کنیم و بگوییم: «اشفعوا لنا عند الله فی قضاء حوائجنا فإنّ لکم عند الله جاهاً وجیهاً وشفاعة مقبولة» (ص ۵۷).

در ادامه به شبهه ابن عبدالوهاب نجدی می‌پردازد که می‌گوید گرچه خداوند به انبیا شفاعت را اعطا کرده است، ولی به حکم آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۱ نهی از طلب شفاعت کرده است.

مؤلف در پاسخ به این شبهه می‌گوید: «دعایی که از آن نهی شده، به معنای عبادت است و طالب شفاعت شفیع را عبادت نمی‌کند، بلکه از او می‌خواهد که نزد پروردگار برای او شفاعت جوید؛ همان کاری که یوسف در زندان با یکی از همراهانش کرد و درخواستش عبادت او نبود و یوسف با این کار کافر نشد» (ص ۵۸).

مصنف در آخر این مقدمه بیان می‌کند که هیچ مذهبی در بین مذاهب اسلامی همچون شیعه امامیه توحید کاملی ندارد. شیعه نه در ذات و نه در صفات و نه در عبادت

۱. سوره جن (۷۲)، آیه ۱۸.

خداوند کسی را شریک نمی‌داند، و در این مسئله حساسیت ویژه‌ای دارد. فقهای شیعه نماز خواندن در اتاقی را که آتش افروخته، مکروه می‌دانند، به دلیل اینکه عملش شبیه آتش‌پرستان نباشد؛ نماز خواندن به سوی تصاویر و وجه انسان را مکروه می‌دانند، برای اینکه شبیه کسی که سجده بر آن شخص می‌کند نباشد، همچنان‌که عمل عبادی‌ای که در آن ریا باشد را باطل می‌دانند و ... (ص ۶۰).

مؤلف درباره سجده بر غیر الله می‌گوید: «اگر سجده بر غیر الله به امر خود خداوند، و یا شکراً لله، و یا طاعهً لله و تحیةً لفلان باشد، یا اینکه به سوی او سجده صورت گیرد ولی این سجده برای خداوند باشد همگی جایز است و در بقیه موارد جایز نیست» (ص ۶۱). بعد از بیان مقدمات ده‌گانه، بحث را متوجه مقالات هفت‌گانه خود می‌کند و در ضمن این مقالات به بیان معتقدات شیعه امامیه راجع به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت گرامی ایشان می‌پردازد تا شیعیان با دانستن و معرفت به جایگاه واقعی معصومین، در مسائلی همچون استغاثه و توسل و زیارت قبور و مسائل دیگر در معرض شبهات وهابیت قرار نگیرند. لذا مؤلف در:

مقاله اول: با استدلال به روایات عامه و خاصه اثبات می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت (ع) گرامی حضرت انوار مقدسه‌ای هستند که موجودات به خاطر آنها خلق شده‌اند (ص ۶۲).

در مقاله دوم: عقیده شیعه راجع به عصمت انبیا و اولیا را بیان می‌کند، و به حکم عقل عقیده شیعه درباره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت گرامی ایشان و دیگر انبیا را مصون از گناهان کبیره و صغیره، عمدی یا سهوی، قبل از بعثت و امامت و در حین آن، می‌داند (ص ۶۵). این حدّ از عصمت جزء منفردات مذهب شیعه امامیه است و مذاهب دیگر تا این حدّ از عصمت را برای انبیا قائل نیستند و معتقدند انبیا در این مسیر دچار لغزش شده‌اند (ص ۶۷).

در مقاله سوم: به حکم آیه مودت عقیده شیعه را وجوب محبت به خاندان نبی اکرم می‌داند (ص ۷۱)، و بر این اعتقاد روایاتی را از منابع عامه ذکر می‌کند.

در مقاله چهارم: با استناد به آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اطاعت اولوالامر را همانند اطاعت رسول خدا واجب می‌داند. ایشان مراد از «اولوالامر» را حضرات ائمه علیهم‌السلام می‌داند و دلیل این تفسیر را روایاتی می‌داند که در منابع شیعه و سنی وجود دارد (ص ۷۵).

در مقاله پنجم: ائمه را هادیان خلق و اهل الذکر و همان ریسمان الهی معرفی می‌کند که خداوند امر به اعتصام آن کرده است (ص ۷۹).

در مقاله ششم: به استعانت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از اهل بیت گرامی در امر مباحله، و استعانت حضرت آدم علیه‌السلام از اهل بیت علیهم‌السلام در قبولی توبه‌اش از جانب خداوند اشاره می‌کند (ص ۸۰). لذا استعانت به غیر خداوند منافاتی با توحید در استعانت ندارد.

در مقاله هفتم: صلاة و سلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت گرامی‌اش را از امور مستحب شریعت اسلام بیان می‌کنند (ص ۸۱).

مؤلف بعد از بیان این مقدمات و مقالات، که با دلایل عقلی و نقلی به اثبات رساند، می‌گوید: «آیا می‌توان استعانت و استغاثه به حضرات ایشان را شرک و کفر دانست؟!» (ص ۸۶)؛ و در ادامه به سراغ شبهات ابن عبدالوهاب رفته، بحث را برای پاسخ به شبهات مناسب می‌بیند.

مصنّف در پاسخ ابن عبدالوهاب بر عدم جواز استغاثه^۲ به استغاثه حضرت یوسف علیه‌السلام به هم‌زندانی خود استدلال می‌کند که برای رهایی از زندان از او استعانت می‌جوید، و نیز به استغاثه بنی‌یعقوب از حضرت یعقوب علیه‌السلام برای طلب استغفار از باری تعالی، و همچنین به توسّل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اهل بیت علیهم‌السلام در جریان مباحله استناد می‌کند، و در ادامه به شبهات حول این مسئله پاسخ می‌دهد (ص ۸۷).

۱. سوره نساء (۴)، آیه ۵۸.

۲. محمد بن عبدالوهاب، کشف الشبهات، ص ۷.

مؤلف در پاسخ به شبهه ابن عبدالوهاب در خصوص روا نبودن دعای به غیر الله، و عبادت محسوب شدن آن^۱ قائل است که ابن عبدالوهاب در مسئله دچار مغالطه شده است. وی بعد از بیان معانی سه‌گانه دعا، وجه مغالطه بودن آن را تبیین می‌کند (ص ۸۷). مؤلف در بحث دیگری به رابطه تعظیم غیر الله و عبادت خداوند اشاره می‌کند و در ردّ ادّعای ابن عبدالوهاب راجع به رابطه مستقیم بین این دو مفهوم، بحث مفصّلی را به این موضوع اختصاص می‌دهد (ص ۹۲).

وی می‌گوید تعظیم، همچون قیام و انحناء، نه تنها جایز است، بلکه برخی مواقع هنگامی که ترک آن باعث اهانت به برادر مؤمن یا دشمنی شود جایز نیست، امّا در خصوص پیامبر اکرم ﷺ امر به گونه دیگری است. زیرا به حکم آیات قرآن همچون ﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا﴾^۲ و آیات دیگر ما امر به تعظیم پیامبر اکرم ﷺ شده‌ایم، و اینکه ابن عبدالوهاب می‌گوید تعظیم عبادت است و عبادت هم مخصوص خداست، کلامی مردود است؛ چراکه تعظیم اعم از عبادتی است که نهایت درجه خضوع به حساب می‌آید و هیچ‌گاه رابطه تساوی بین این دو وجود ندارد.

وی همچنین در بحث حلف بغیر الله، گرچه قول برخی اصحاب امامیه را بر عدم جواز آن نقل می‌کند، ولی شرک آلود بودن آن را زمانی می‌داند که کسی با اعتقاد به سزاوار بودن تعظیم بر غیر خدا، حلف به غیر الله کند و در غیر این صورت شرک محسوب نمی‌شود (ص ۹۶).

مصنف استغاثه را مطلق طلب غوث معنا می‌کند؛ به این معنا که شخص مستغیث از شخص مستغاث^۳ به طلب فریادرسی کند، و فرقی نیست در این طلب غوث، که به لفظ استغاثه، توسل، شفاعت یا الفاظ دیگر باشد. وی در ادامه می‌گوید: «تمام اقسام استغاثه و توسل و شفاعت چه در زمان قبل از خلقت و چه در زمان بعد از خلقت، چه در دنیا و چه بعد از موت در مدت برزخ باشد، یا بعد از بعثت روز قیامت، تمامی اقسام آن جایز است و

۱. همان.

۲. سوره النور (۲۴)، آیه ۶۳.

قسطلانی، از علمای اهل سنت، در کتاب المواهب اللدنیه و دیگران بر جواز آن تصریح کرده‌اند (ص ۱۰۶).

ایشان در ادامه به این پرسش می‌پردازد که آیا توسل به پیامبر، همان توسل به ذات ایشان است یا توسل به جاه و مقام حضرت برگشت می‌کند. بعد از نقل استدلال مانعین توسل به ذات پیامبر در آخر نظر خود را این‌گونه بیان می‌کند که به نظر من توسل به ذات حضرت نبی ﷺ در رفع گرفتاری‌ها و برآورده شدن حاجات هیچ اشکالی ندارد و نیاز نیست آن را به توسل به جاه برگشت دهیم (ص ۱۱۵).

و در پاسخ به پرسشی درباره اینکه آیا توسل مخصوص به پیامبر اکرم ﷺ است یا توسل به انبیا و اولیای دیگر هم جایز است، ایشان ابتدا اقوال علما را ذکر می‌کند که افرادی همچون ابن ابی العز حنفی فقط توسل به پیامبر اکرم را قبول دارند و قول دوم، که نظر ابن تیمیه و ابن القیم جوزیه است، توسل به پیامبر اکرم ﷺ در زمان حیاتشان را جایز دانسته، و قول سوم، که به نظر ایشان قول حق است، نظر تقی‌الدین سبکی و ابن حجر هیتمی است که معتقدند توسل به انبیا و اولیای الهی جایز است گرچه از حیث قوت و ضعف با هم متفاوت‌اند؛ توسل به اهل بیت گرامی پیامبر هم به دلیل جایگاه ویژه‌ای که دارند اهمیت فراوانی دارد (ص ۱۱۸).

در پایان بحث توسل می‌گوید تمامی مباحثی که مطرح شد درباره حیات پیامبر اکرم ﷺ بود، اما توسل بعد از ممات پیامبر نیازمند اثبات مسئله حیات برزخی و سماع موتی است. لذا مصنف برای اثبات این صورت از توسل، صورت بحث را متوجه اثبات حیات برزخی و سماع موتی از آیات و روایات فریقین می‌کند و به شبهات این حوزه پاسخ می‌دهد (ص ۱۲۸).

و بعد از اثبات حیات برزخی و سماع موتی برای پیامبر اکرم و اولیا، به مشروعیت زیارت ایشان پرداخته (ص ۱۲۸)، روایات مانعه را به دلیل ضعف در ناحیه سند و دلالت مخدوش می‌داند (ص ۱۵۴) و درباره روایات دال بر مشروعیت زیارت می‌گوید: «تمامی روایات در باب زیارت قبر متظافر و متوافر است» و بعد کلامی از قاضی عیاض می‌آورد که

استحباب قبر نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بین مسلمانان مجمع علیها است (ص ۱۵۳)؛ و به عنوان ختم کلام، در باب زیارت می‌گوید: «استحباب زیارت قبر نبی اکرم و همچنین انبیا و اولیا یکی از ضروریات به حساب می‌آید و هیچ قائلی بر عدم استحباب آن وجود ندارد» (ص ۱۵۵).

مؤلف به مناسبت بحث زیارت به مسئله تبرک اشاره کرده، به مستندات مسلمانان بر جواز تبرک می‌پردازد (ص ۱۵۶). همچنین مسئله شد رحال را اختلافی، و دارای دو قول می‌داند:

قول اول: قول مالک بن انس و جمعی از اصحاب شافعی و احمد بن حنبل که قائل به حرمت شد رحال هستند. دلیل بر حرمت را حدیثی می‌داند که ابوهریره نقل می‌کند: «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد».

قول دوم: قول برخی از اصحاب شافعی و احمد، که قائل بر جواز شد رحال است. وی روایاتی از منابع اهل سنت را به عنوان دلیل این قول ذکر می‌کند و در ادامه به مستند مانعین شد رحال، که همان حدیث لا تشد الرحال است، پرداخته، آن را بررسی دلالتی می‌کند ولی دلالتش بر حرمت را ثابت نمی‌داند (ص ۱۶۱).

ابن همدانی در آخر به نقد این دیدگاه ابن عبدالوهاب می‌پردازد که می‌گوید «نذر کله لله»^۱ و نذر بر انبیا، اولیا و صالحان جایز نیست و اگر کسی برای غیر الله نذر کند مرتکب شرک شده است. وی می‌نویسد: «آنچه از شیعیان در نذر برای برخی بقاع و مشاهد مشرفه صورت می‌گیرد غیر از آن چیزی است که ابن عبدالوهاب گمان می‌برد؛ زیرا این نذر برای بقاع یا صاحب بقعه یا نحر حیوان به اسم مشهد، یا اسم صاحب مشهد نیست، بلکه نذر فقط برای خداوند تبارک و تعالی است و ذبح هم با نام خداوند صورت گرفته است، و آنچه هست این است که ناذر می‌خواهد نذرش را در این مشاهد شریفه ذبح کند، و این عمل طاعت در طاعت به حساب می‌آید و شرکی در کار نیست (ص ۱۶۶).

۱. محمد بن عبد الوهاب، کشف الشبهات، ص ۷.

مؤلف در پایان کتاب، به نقل از یک واسطه به توصیف شخصیت محمد بن عبد الوهّاب نجدی می‌پردازد و می‌گوید: «در محضر متعب بن الرشید امیر حجاج در کوفه بودم که عده‌ای از اهل حجاز که در بین آنها پیرمرد کهنسالی بود بر او وارد شدند. من از آنها پرسیدم محمد بن عبد الوهّاب حجازی چگونه فردی بود. او در نزد شما در حجاز بود و شما از او خبری دارید؟ وی در ابتدا انکار کرد، و در ادامه آن پیرمرد از او به بزرگی یاد کرد، به طوری که مبهوت گفته‌هایش شدم. وقتی پیرمرد دید اصحابش با امیر کوفه مشغول شده‌اند، قصد صحبت با من کرد و گفت: محمد بن عبد الوهّاب زیاد اهل سخنوری بود و حرف‌هایش کمتر صحیح بود. آدم‌های بادیه‌نشین و پست او را امام عالم می‌دانستند، علم و دیانت سالمی نداشت و همیشه در اشتباه بود و در از بین بردن آثار کوتاهی نمی‌کرد. زبانش بر عقلش سبقت می‌گرفت و از علم نصیبی نداشت، ولی با این حال مردی ساده و آزاد، و دارای اخلاق خوب و خوش‌رو و سخی بود. از او پرسیدم درباره آنچه از سفک دماء و سرقت اموال از او به ما رسیده است؛ آن پیرمرد از پاسخ دادن به این پرسش کراهت داشت. سؤال را تکرار کردم. او آهسته به من گفت: او شخص اعجمی بود که از اصفهان از راه شیراز آمد و باعث فتنه در منطقه حجاز شد و آن کاری که صورت گرفت را انجام داد (ص ۱۶۷).

منابع

١. ابن بشر، عثمان، **عنوان المجد في تاريخ نجد**، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد اللطيف بن عبد الله آل شيخ، رياض: مطبوعات دار الملك عبد العزيز، چاپ چهارم، ١٤٠٢ق.
٢. ابن غنام، حسين، **تاريخ نجد**، تحقيق: ناصر الدين الاسد، بيروت: دار الشروق، چاپ چهارم، ١٤١٥ق.
٣. آل الشيخ، عبد اللطيف بن عبد الرحمن بن حسن، **منهاج التأسيس والتقدیس في كشف شبهات داوود بن جرجيس**، رياض: دار الهداية، چاپ دوم، ١٤٠٧ق.
٤. آل بسام، عبد الله بن عبد الرحمن، **علماء نجد خلال ثمانية قرون**، رياض: دار العاصمة، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٥. آل شيخ، عبد اللطيف بن عبد الرحمن، **مجموعة الرسائل والمسائل النجدية**، رياض: دار العاصمة، چاپ سوم، ١٤١٢ق.
٦. آل شيخ، محمد بن ابراهيم، **شرح كتاب كشف شبهات**، رياض: مكتبة ملك فهد الوطنية، چاپ چهارم، ١٤٢٨ق.
٧. آل عبد اللطيف، عبد العزيز بن محمد بن علي، **دعاوى المناوئين لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب**، الرياض: دار الوطن، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٨. امين، محسن، **كشف الارتباب في اتباع محمد بن عبد الوهاب**، تحقيق: حسن الامين، بی جا: بی نا، چاپ دوم، ١٣٨٢ق.
٩. زهاوی، جميل صدقی، **الفجر الصادق في الرد على الفرقة الوهابية المارقة**، بی جا: دار الصديق الاكبر، ١٣٢٣ق.
١٠. زینی دحلان، أحمد بن السيد، **الدرر السننية في الرد على الوهابية**، دمشق: دار غار حراء، چاپ اول، ١٤٢٤ق.
١١. سليمان بن عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، **تيسير العزيز الحميد في شرح كتاب التوحيد الذي هو حق الله على العبيد**، زهير الشاويش، بيروت: المكتب الاسلامي، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
١٢. محمد بن عبد الوهاب، **كشف شبهات**، عربستان: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، چاپ اول، ١٤١٨ق.
١٣. اللجنة العلمية في مؤسسة امام صادق عليه السلام، **موسوعة طبقات الفقهاء**، اشراف: جعفر سبحاني، قم: مؤسسه امام صادق، ١٤١٨ق.